

مدحیت و جنون

علی فیروزآبادی

شاعر در لحظه خلایقیت باید به خاطرات و صور و مثال‌های گذشته دسترسی یابد. حالتی که از آن به عنوان یک، دیوانگی الهی تعبیر می‌کند.

برای یونانیان قدیم مفهوم جنون (Madness) معنای متفاوتی از آنچه امروز از این واژه استنباط می‌شود داشت. به غیر از شکلی از جنون که به علت بیماری در انسان پدید می‌آید، اشکال دیگر جنون را منشاء گرفته از خدایان می‌دانستند. از این انواع جنون می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
- Prophetic madness به وسیله آپولون به وجود می‌آید و موجب آگاهی از آینده می‌شد.

- Ritual madness که از دیونیزوس منشاء می‌گرفت و به فرد اجازه عروج هیجانی و احساسی و آزادی از تن می‌داد.

- Erotic madness که از آفرودیت یا روس می‌آمد و به فرد قدرت از خود بیخود شدن و عشق ورزی می‌داد.

- Poetic madness از موس منشاء می‌گرفت و قدرت آواز خواندن و شاعری به فرد می‌بخشید.

بنابراین از دیدگاه یونانیان قدیم تقریباً هر نوع فعالیت خلاقانه‌ای از نویسندگی و شاعری گرفته تا موسیقی و رقص و مجسمه‌سازی و فلسفه منشاء گرفته از این منابع الهی و خدایی بود.

اشکالی از این باور، که هیچ نبوغ والایی بدون دخالت مقداری دیوانگی نمی‌تواند وجود داشته باشد در طول زمان تداوم یافت. معتقدین به این باور به هنرمندان، شاعران، نویسندگان، موسیقی‌دانان، دانشمندان و فلاسفه‌ای اشاره می‌کنند که دچار اختلال روانی بودند. افرادی مانند وان گوگ، کافکا، مونک، ازرا پاند، همینگوی، نیچه، اوژن اونیل، داروین و داستایوفسکی، در مطالعه‌ای که در دانشگاه آیووا بر روی ۳۰ نویسنده انجام شد ۸۰ درصد آنها در

خلایقیت به عنوان یک صفت فردی از ترکیب انگیزه، استعداد، ویژگی‌های شخصیتی و روندهای عقلانی و شناختی به وجود می‌آید. برخی بر این باورند که هیچ نبوغ والایی بدون دخالت مقداری جنون نمی‌تواند وجود داشته باشد. معتقدین به این باور به هنرمندان، شاعران، نویسندگان، موسیقی‌دانان، دانشمندان و فلاسفه‌ای اشاره می‌کنند که دچار اختلال روانی بوده‌اند. اما بسیاری از این افراد نیز بوده‌اند که شخصیت پائباتی داشته‌اند. این نتایج متناقض پرسش‌های چندی را مطرح می‌کنند که در این مقاله سعی در پاسخ گفتن به آنها می‌نمایم. پرسش‌هایی از قبیل:

۱) آیا وجود درجاتی از اختلال روانی برای فرایند خلاقیت ضروری است یا رخداد این دو با هم یک پدیده تصادفی است؟

۲) آیا علائم بیماری روانی و پریشانی روحی تجلی یک فعالیت خلاقانه هستند؟

۳) آیا بعضی شخصیت‌های مبتلا به انواعی از اختلالات روانی در ترکیب با بعضی انواع دیگر استعداد و تحت برخی شرایط احتمال بیشتری برای فعالیت خلاقانه نسبت به افراد دیگر دارند؟

ارسطو در کتاب مابعدالطبیعه خود بیان می‌کند که خلایقیت یک پدیده طبیعی بوده و از قوانین طبیعت پیروی می‌کند. برای افلاطون این مقوله به وجود آورنده یک موقعیت متناقض (Paradox) بود. هرگاه شاعر بداند که چه می‌خواهد بگوید، نمی‌تواند خلاق باشد؛ چرا که طبق تعریف او از این پدیده خلاقیت باید ورای مرزهای شناخته شده صورت گرفته و خارج از دلیل و برهان باشد. اگر شاعر نداند که چه می‌خواهد بیان کند قادر به شکل بخشی و هماهنگی بخشیدن به شعر خود نیست؛ چرا که نمی‌داند در جست‌وجوی چیست. این تناقض منطقی از دیدگاه وی چنین حل شد که

مقایسه با ۳۰ درصد گروه شاهد گزارش کردند که برای اختلالات خلقی تحت درمان بوده‌اند و در میان آنها شیوع این اختلالات و اعتیاد به الکل چهار برابر افراد عادی گزارش شده است.^(۱)

علی‌رغم ماهیت جذاب این گزارشها رابطه میان خلاقیت و مشکلات روحی و روانی می‌تواند یک رابطه سببی نباشد. بسیاری از هنرمندان، نویسندگان، شاعران، آهنگسازان و دانشمندان شخصیت با ثباتی داشته‌اند. افرادی مانند انشتین، شکسپیر، ویلیام جیمز، هاکسلی، بیسارو و بوهر. خلاقیت را می‌توان از سه بعد متفاوت مورد بررسی قرار داد:

- به عنوان یک توانایی فردی

- به عنوان یک روند

- محصول فرایند خلاقیت

خلاقیت به عنوان یک صفت فردی از ترکیب انگیزه، استعداد، خصوصیات شخصیتی و روندهای عقلانی و شناختی به وجود می‌آید. از نظر انگیزه مدرکی وجود ندارد که اثبات کند میان انگیزه افراد خلاق و دیگران تفاوتی وجود دارد ولی درگیر خلق یک اثر شدن شور و حال خاصی در آفریننده آن ایجاد می‌کند. حکایت‌های زیادی از نوابغی که به طوری وسواس گونه اسیر کار خود بوده و قادر به هیچ کار دیگری نبوده‌اند وجود دارد. فالکنر چنین می‌گوید: «واقعاً نمی‌دانم این من هستم که قهرمانان خود را خلق می‌کنم یا آنها هستند که مرا می‌آفرینند» برای خیلی از هنرمندان زندگی فقط در فعالیت‌های خلاقانه خلاصه می‌شود. همسر اوژن اونیل بیان می‌کند که شوهرش پس از آنکه به علت لرزش دست قادر به نوشتن نشد در عمل مرد اگر چه چند سالی پس از آن زندگی کرد. کافکا می‌گوید: اگر نویسنده‌ای بخواهد از دیوانگی فرار کند هرگز نباید میز خود را ترک کند. و گراهام گرین بیان می‌کند: گاه تعجب می‌کنم آنهایی که نمی‌نویسند، آهنگی نمی‌سازند و یا نقاشی نمی‌کنند چگونه و با چه وسیله‌ای از دیوانگی، افسردگی و اضطراب می‌گریزند.

این شوریدگی برای بیان خود به هر صورت ممکن، آیا به علت یک سابق قوی برای قدرت، شهرت یا ثروت است یا جست‌وجوی فناپذیری و یا مفری درمانی و یا آنکه یک نیروی برانگیزاننده منحصر به فرد که تنها در افرادی خاص به ودیعه گذاشته شده است. در اینجا موضوع استعداد مطرح می‌شود و اینکه آیا این یک شرط لازم برای خلاقیت است یا نه؟

مدارک در این میان سردرگم‌کننده هستند. همه افراد خلاق دارای یک استعداد مونتسارت مانند نیستند که تمام سمفونی‌های خود را در مغز خویش می‌آفرید و یا مانند داستایوفسکی که به طور شهودی پیچیدگی‌های روان آدمی را درک می‌کرد. همچنین تمام افرادی که این توانایی‌های خیره‌کننده را دارند همیشه قادر به استفاده از آنها برای تولید یک اثر علمی یا هنری نمی‌شوند. حتی اگر چنین فرض کنیم که استعداد برای فعالیت خلاقانه ضروری است، در مورد حد و وسعتی که می‌تواند به تجلی رسیده و رشد

نمایند چیزی نمی‌دانیم. علاوه بر اینها روشن نیست که این استعداد تا چه حد اختصاصی است. آیا یک استعداد خاص در یک زمینه ویژه هرگاه راهی برای ظهور نیافت قادر است از راههای دیگر خود را نشان دهد. به طور مثال اگر دست‌های بیکاسو در اوایل زندگی فلج می‌شدند، قدرت خلاقانه‌اش به چه صورت ظاهر می‌شد؟

اکنون نگاهی به خود روند خلاقیت بیاندازیم. به عبارت دیگر شرایطی که در آن کشف و شهود اتفاق می‌افتد. به علت مشکلات روش شناسانه (متدولوژیک) تحقیق در این زمینه مشکل است و به راحتی نمی‌توان روند ذهنی افرادی را که در حال خلاقیت هستند ثبت کرد. بیشتر ما در سال‌های مدرسه با چگونگی کشف حلقه بنزنی توسط ککوله یا داستان مشهور ارشمیدس در حمام آشنا شده‌ایم. با استفاده از حکایاتی از این دست برخی روند خلاقیت را به عنوان مجموعه‌ای از مراحل می‌بینند که در نهایت به کشف و شهود می‌رسد. کشف هنری یا علمی ممکن است به تدریج به وسیله یک احساس ضرورت روانشناختی برای تشکیل یک مجموعه هماهنگ و واحد Gestalt به دست آید. این نیازی است که فرد را وادار می‌کند به ترجمه ادراکات درونی و نظم‌بخشی به روندهای عقلانی و احساساتی خود دست بزند. انشتین بیان می‌کند که در تمامی سال‌های فعالیت علمی خود یک احساس جهت یافتگی به سوی هدفی که از پیش معلوم است داشته



به اعتقاد من ناخودآگاه به طور طبیعی و ذاتی خلاق، هنرمند و زیبایی گرا است. هم به عنوان یک شرکت کننده فعال و هم به صورت درک کننده و تعبیرکننده ای منفعل. بیماران مبتلا به اختلالات شدید روانی می توانند توانایی خلاقیت داشته باشند اما توان آنها برای فهماندن و درک کردن اغلب تحت تأثیر اشکالات ناشی از اختلالشان قرار می گیرد. به ویژه عدم توانایی آنها در حفظ هماهنگی و نظم بخشی به اجزاء یک پدیده.^{۳۳} در اختلالات روانی درجه دنیای ناخودآگاه به روی بیمار بدون آنکه خود بخواهد و آگاهی داشته باشد باز شده و مانند سیلابی او را با خود می برد. با این وجود بیماری مانند ادوارد مونک را می بینیم که قادر به نشان دادن عمق رنج انسانی به شیوه بسیار جالب توجهی می شود. به نظر می رسد چنین افرادی در همان حال که از یک بیماری روانی در رنج هستند با جزئی از وجودشان قادر به درک جنبه های زیبایی شناسانه پدیده ها هستند. اما همانطور که مولانا می فرماید دیوانگی دیگری نیز هست که آگاهی و اراده فرد در آن دخالت دارد. در اینجا هنرمند پس از غوطه خوردن در دریای تخیل گوهر گرانبهای خود را به چنگ آورده و دوباره به سطح آب باز می گردد.^{۳۴}

زین خرد مجنون همی باید شدن
دست در دیوانگی باید زدن
آزمودم عقل دوراندیش را
بعد از این دیوانه سازم خویش را

به اعتقاد وینیکات دو نوع هنرمند وجود دارد. یک نوع که از خویشتن کاذب خود شروع کرده و از این طریق تنها می تواند انعکاس دهنده ساده حقیقت خارجی باشد و نوع دیگری که از تجلیات خام و پنهان ضمیر خود که برایش سرشار از معنی است آغاز می کند.^{۳۵} چنین می پندارم که رویاهای شبانه به صورت یک جریان اسطوره ای در طول روز ادامه یافته و در فانتزی ها و تخیلیات و تداعی های ما مشارکت می کنند و با هشیاری ما پیوند می یابند. عملکرد فانتزی و رویا کمک به نظم بخشی، شکل دادن و متعادل ساختن جنبه هشیارانه وجودمان است. ما همگی هنرمندان خاموشی هستیم که خلاقیت، مانند رودی در تمام لحظات در عمق وجودمان در جریان است.^{۳۶}

منابع:

1. Ludwig AM: Reflections on creativity and madness. Am J Psychotherapy 43:4,1989.

2. Grotstein JS: The enigmatic relationship of creativity to mental health and psychopathology. Am J Psychotherapy 46:405, 1992.

۳-م.ج. لیبورگ، موسیقی و افسردگی، مقدمه مترجمین، ترجمه پرویز بهادران، علی فیروزآبادی، انتشارات نوید شیراز، ۱۳۸۲، ص ۱۷.

است. در مورد حصول عملکرد خلاقیت این پرسش پیش می آید که چه معیارهایی برای شناسایی یک اثر زیبای هنری یا یک کشف درخشان وجود دارند؟ چه چیزی چنین آثاری را از پدیده هایی که صرفاً تصادفی و عجیب و غریب هستند متمایز می کند؟ واقعیت این است که هیچ معیار عینی و قابل قبول همگانی برای ارزیابی آثار خلاقانه- چه این آثار از سوی افراد سالم خلق شده باشند یا روان پریش- وجود ندارد. به طور سنتی صفاتی مانند ابتکار، تازگی، اصالت، ظرافت و مفید فایده بودن معیارهایی هستند که از آنها نام برده می شود. همچنین می توانیم کارهای خلاقانه را به وسیله القاء پاسخ های زیبایی شناسانه در مخاطب ارزیابی نماییم. حیرت، شگفتگی، احساس رضایت، احساس دوست داشتن از این جمله اند. قضاوت در مورد معیارهای خلاقیت بدون در نظر گرفتن جنبه های فرهنگی کامل نیست. هیچ معیار مطلق را نمی توان در این میان در نظر گرفت، جوامع مختلف در زمان های مختلف راه را بر برخی فعالیت های خلاقانه باز گذاشته و راه را بر بعضی دیگر می بندد.

می توان چنین گفت که عمل خلاقانه مستلزم جذب و درک یک مفهوم درونی یا بیرونی به وسیله فردی است که از یک استعداد ذاتی برخوردار بوده و یا در بعضی لحظات زندگی به این استعداد رسیده باشد و این جذب و درک، این اجازه را به او بدهد که آن مفهوم را بازسازی کرده و شکل تازه و نوینی به آن ببخشد.